

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی- پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و دوم، دوره جدید، سال هشتم
شماره سوم (پیاپی ۳۱)، پاییز ۱۳۹۵، صص ۹۵-۱۱۰
تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۰۹/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۱۹

تعامل دین و دولت در دوره شاه صفی

نمونه پژوهشی علی‌نقی کمره‌ای (۹۵۳ تا ۱۰۶۰ ق/ ۱۵۴۶ تا ۱۶۵۰ م)

محمدعلی رنجبر* - انسیه سادات حسینی شریف**

چکیده

پیوستگی دین و دولت در حکومت صفویه (۹۰۷ تا ۱۱۳۵ ق/ ۱۵۰۱ تا ۱۷۲۲ م)، باعث شده است تعامل دو نهاد دینی و سیاسی و چگونگی آن از مسائل مهم پژوهش این دوره باشد. در هر مقطع از دوره صفویه، به علت تغییرات سیاسی و اجتماعی و چگونگی عملکرد شاهان این تعامل ویژگی خاصی دارد. در دوره شاه صفی که از نظر سیاسی آغاز دوره افول صفویه است، مسئله تعامل دین و سیاست وضع خاصی پیدا کرد. در این بررسی، با تامل در آثار به جا مانده از علی‌نقی کمره‌ای تبیین این رابطه مد نظر است. کمره‌ای از عالمان متوسطی بوده که تجربه مناصب مذهبی را داشته است؛ در عین حال با نگرش انتقادی، از وضع حاکم در کلیت نهاد سیاسی و مذهبی، به ویژه رابطه شاه با عالمان دینی، سخن گفته است. محور دیدگاه کمره‌ای از وجود تنش در این رابطه حکایت دارد و همین نکته، یعنی چرایی این تنش و چگونگی آن از خلال آثار کمره‌ای، مبنای این بررسی است.

واژه‌های کلیدی: شاه صفی، کمره‌ای، دین، دولت، علما، تعامل.

* استادیار دانشگاه شیراز، همکار علمی قطب مطالعات فرهنگ و تمدن شیعه در دوره صفویه ranjbar@shirazu.ac.ir .

** دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شیراز ensieh@yahooh.com .

مقدمه

چگونگی تشکیل حکومت صفوی متمایز از حکومت‌های پیشین آن در ایران بود و همین امر ویژگی خاصی به این حکومت بخشید. صفویان با تکیه بر طریقت صوفیانه و حمایت گسترده مریدان خود و بهره‌گیری از گرایش‌های مذهبی جامعه، از جمله گرایش به تشیع و تاکید بر سیادت خاندان صفوی، به قدرت دست یافتند. همین امر وجه تمایز و ویژگی متفاوت این حکومت از دیگر حکومت‌ها بود. پیشینه خاندان صفوی و سیر تلاش‌های دینی و سیاسی آن‌ها که در تاج‌گذاری شاه اسماعیل اول (۹۰۷ تا ۹۳۵ ق/ ۱۵۰۱ تا ۱۵۳۹ م) نتیجه داد، پیوند مذهب و سیاست را از همان ابتدا ایجاد کرد. به علت ضرورت‌های سیاسی و اجتماعی، در زمان شاه اسماعیل اول و به ویژه شاه تهماسب، نیاز حضور فعالانه علما در عرصه سیاست که در این زمان با مذهب پیوند داشت، احساس شد. این موضوع برای علمای شیعه فرصتی بود تا پس از سال‌ها انزوا، بتوانند در جامعه و سیاست حضور یابند و اهداف دینی خود را دنبال کنند. در دوره صفوی، به علت ترویج تشیع و حمایت نهاد سیاسی از آن، به تدریج نهاد دینی شیعی شکل خاصی به خود گرفت و نیازها و ضرورت‌های متقابل و تعامل و همکاری دو نهاد را موجب شد.

در دوره صفویه به علت تغییرات سیاسی و اجتماعی که ایجاد شد، تعامل دین و دولت متفاوت از دوره‌های دیگر بود. در عصر شاه صفی که موضوع بررسی این مقاله است، حکومت صفوی از جنبه سیاسی در مرحله افول و سراسیمگی قرار گرفت. شاه صفی اقتدار و قدرت شاه عباس اول را نداشت و فردی مستبد و بی‌تدبیر بود که رفتار خشونت‌آمیزی داشت. این خصوصیات او در تعامل با نهاد دینی نیز

انعکاس یافت. در این زمان، نهاد دینی وضعیت خاصی داشت: از یک سو تحت تاثیر دوره شاه عباس اول بوده که شاه در راس نهاد دینی بود و بر ساختار دینی تسلط داشت؛ از سوی دیگر، نهاد دینی بدون حمایت نهاد سیاسی امکان استقلال عمل نداشت. بنابراین، تعامل دو نهاد دینی و سیاسی در دوره شاه صفی از مسائل تامل‌برانگیز دوره صفوی است؛ به ویژه اینکه با توجه به کوتاهی دوره شاه صفی و تحت‌الشعاع دوره شاه عباس اول بودن آن کمتر در کانون توجه پژوهشگران قرار گرفته شده است.

مقاله پیش رو بر مبنای اندیشه‌ها و آثار علی‌نقی کمره‌ای، از علمای فعال اما درجه دوم دوره شاه صفی، تنظیم شده است. محور اصلی مباحث این مقاله تحلیل اندیشه‌های کمره‌ای است که از آثار او همانند هم‌الثواب، مسارالشیعه، جامع‌الصفوی و رساله لزوم وجود مجتهد در عصر غیبت گرفته شده است. در این پژوهش، نویسنده درصدد پاسخ‌گویی به این سؤال است که بر مبنای آثار کمره‌ای، تعامل دین و سیاست در عهد شاه صفی چگونه بود؟

برخی پژوهش‌ها مانند کتاب مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی تالیف هاشم آقاجری و کتاب ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی اثر صفت‌گل، مباحثی در زمینه تعامل دین و دولت دوره صفویه مطرح کرده‌اند. (رسول جعفریان در مقاله‌ای با عنوان اندیشه‌های یک عالم شیعی در دولت صفوی) و خالقی نیز در کتاب اندیشه سیاسی علی‌نقی کمره‌ای و فاضل هندی، نظریه‌های سیاسی کمره‌ای را توصیف و بررسی کرده‌اند. هدف این مقاله، بررسی تعامل دین و دولت در عهد شاه صفی با محوریت اندیشه‌های کمره‌ای است که با استفاده از آثار وی و دیگر منابع این دوره و به روش توصیفی تحلیلی انجام شده است.

علی‌نقی کمره‌ای عالم منتقد دوره شاه صفی

عزالدین علی‌نقی بن ابی‌العلا محمد هاشم طغایی کمره‌ای فراهانی که او را شیرازی و اصفهانی نیز می‌خوانند، در سال ۹۵۳ ق/۱۵۴۶ م در ناحیه کمره فراهان به دنیا آمد. در منابع وی را فردی فاضل، فقیه، عابد، پارسا، متعصب در دین و محدث خوانده‌اند (خوانساری، ۱۴۱۱: ۳۶۶/۴؛ حرعاملی، ۱۳۵۸: ۲۰۸؛ افندی اصفهانی، ۱۳۷۵: ۳۶۶/۴). در فارسنامه ناصری «قاضی قضا، ضابط احکام شرعی، جامع نکات اصلیه و فرعیه» توصیف شده است (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱۱۴۷/۲). در منابع درباره زندگی او اطلاعات چندانی نیست. تنها وی را از کمره فراهان می‌دانند که امام‌قلی‌خان، حاکم فارس، در زمان سلطنت شاه صفی او را به شیراز دعوت کرد و قضاوت آنجا را به عهده او گذاشت. در زمان شاه عباس دوم به واسطه خلیفه سلطان، وزیراعظم شاه، به اصفهان دعوت شد و در سال ۱۰۵۵ ق/۱۶۴۵ م پس از عزل میرزا قاضی، شیخ‌الاسلام اصفهان، به منصب شیخ‌الاسلامی رسید. او تا پایان زندگی، یعنی سال ۱۰۶۰ ق/۱۶۵۰ م به مدت پنج سال در این منصب بود (شاملو، ۱۳۷۱: ۲۹۵ و ۲۹۶؛ خوانساری، ۱۴۱۱: ۳۶۷/۴؛ افندی، ۱۳۷۵: ۳۳۶/۴ و ۳۳۷). مدت زمان تصدی منصب قضاوت توسط کمره‌ای به طور دقیق روشن نیست. کمره‌ای در منصب قضاوت برجسته‌تر از منصب بعدی، یعنی شیخ‌الاسلامی، بود؛ چنان‌که حرعاملی اشاره می‌کند وی قاضی شیراز بود و در زمان حیات او وفات یافت (عاملی، ۱۳۸۵: ۲۰۸/۲). با توجه به آثار و نوشته‌های کمره‌ای، معلوم می‌شود که او مدت کوتاهی در منصب قضاوت بود. بسیاری از مطالب آثار کمره‌ای نشان دهنده وضعیت ضعیف مالی و دخالت نداشتن او در امور است. او درباره وجود قاضیان نالایق و ناشایست در امور مسلمانان همواره به شاه صفی اعتراض می‌کرد که اگر خودش قاضی بود چنین اعتراضی

نمی‌کرد. کمره‌ای در اثر مهم خود هم‌الثواب، به طور مستقیم اشاره می‌کند: «بالفعل در دارالفضل و دارالعلم در عهد این پادشاه» فردی با نداشتن شرایط لازم بر مسند قضاوت نشسته است (هم‌الثواب، ۲۴).

در آثار کمره‌ای، منظور از دارالفضل و دارالعلم شیراز است. پس به حتم، در زمان نوشتن کتاب هم‌الثواب که حدود سال ۱۰۴۴ ق/۱۶۳۳ م بوده، وی در منصب قضاوت نبود. به نظر می‌رسد همان طور که امام‌قلی‌خان، حاکم فارس، او را به شیراز دعوت کرد و به مقام قضاوت رساند، به احتمال با عزل و قتل امام‌قلی به فرمان شاه صفی، وی نیز از این منصب عزل شد.

کمره‌ای از فقهای زمان خود بود و از چند تن از علمای بزرگ زمان اجازه فتوا داشت که در پایان یکی از رساله‌های خود ذکر کرده است. او ادعا کرده است که از پنج نفر اجازه و دستخط دارد و نام سه تن را آورده است: اجازه و نوشته محمدحسن عاملی، ماجد بن هاشم الحسینی بحرانی و اجازه میرمحمدباقر داماد (رساله لزوم وجود مجتهد در عصر غیبت، ۴۲۹ و ۴۳۰).

علی‌نقی کمره‌ای (۹۵۳ تا ۱۰۶۰ ق/۱۵۴۶ تا ۱۶۵۰ م) در زمان حکومت سه نفر از سلاطین صفوی، یعنی شاه عباس اول (۹۹۶ تا ۱۰۳۸ ق/۱۵۸۷ تا ۱۶۲۹ م) و شاه صفی (۱۰۳۸ تا ۱۰۵۲ ق/۱۶۲۹ تا ۱۶۴۲ م) و شاه عباس دوم (۱۰۵۲ تا ۱۰۷۷ ق/۱۶۴۲ تا ۱۶۶۶ م) زندگی می‌کرد. در دوره شاه عباس اول، با وجود علمای برجسته‌ای که در دربار و ساختار دیوانی سلطنت بود، نامی از وی برده نشده و فعالیت برجسته‌ای نداشته است. کمره‌ای نوشتن آثار خود را از اواخر زمان شاه عباس اول شروع کرد. اولین اثر خود را در سال ۱۰۳۶ ق/۱۶۲۷ م، در زمینه الهیات با عنوان «اثبات الواجب» نوشت. نقش فرهنگی و سیاسی و مذهبی او در دوره شاه صفی متمرکز شد و تمام آثار خود را در این دوره نوشت. او در دوره شاه عباس دوم، پنج سال منصب شیخ‌الاسلامی داشت؛ اما در

این دوره، هیچ تالیف و رساله‌ای از وی وجود ندارد و در منابع، از نقش و فعالیت سیاسی و اجتماعی او سخنی نیست. کمره‌ای آثار فراوانی در زمینه الهیات، فلسفه، فقه و غیره دارد که چند اثر او با عنوان هم‌الثواب، مسالشیعه، جامع‌الصفوی و رساله لزوم وجود مجتهد در عصر غیبت اهمیت خاصی دارند. این آثار در زمینه بررسی تعامل دو نهاد سیاسی و دینی دوره شاه صفی اطلاعات ارزنده‌ای دارند. کمره‌ای در آثار خود، نگاه خاصی به وظایف شاه در قبال نهاد دینی و جامعه شیعی داشت و بیشتر نظریات خود را در قالب توصیه‌هایی به شاه بیان می‌کرد و به رابطه متقابل شاه و علما می‌پرداخت. او مسائلی را بیان می‌کرد که در رابطه با اعضای نهاد دینی و سیاسی زمانش وجود داشت و در گستره نگاه و تامل او قرار می‌گرفت و گاه نیز راه حل ارائه می‌کرد.

نهاد سیاسی و مذهبی در دوره شاه صفی

صفویان این فرض قدیم را پذیرفتند که ثبات و اساس دولت وابستگی عمیقی با مذهب دارد و آماده مقابله با هرگونه انحراف از مذهب رسمی شدند (لمبتون، ۱۳۷۹: ۷۴)؛ بنابراین از همان ابتدای شکل‌گیری، حکومت با مذهب تشیع پیوند خورد و دین و سیاست برای تداوم و تقویت خود، در همکاری و تعامل با دیگری تلاش می‌کردند. در واقع، ضرورت‌های تشکیل نهاد دینی از همان ابتدا باعث شد بین این دو نهاد پیوند و وابستگی ایجاد شود که این پیوند با درجه‌ها و رتبه‌های متفاوت در تمام دوران صفویه ادامه داشت (Jurdi abisaab, 2004: 66). زمان حکومت شاه اسماعیل اول، با اعلام رسمیت تشیع، همگرایی دین و دولت و ادغام مذهب در سیاست آغاز شد. در دوره شاه تهماسب، با حضور و نقش پررنگ علمای شیعی در ساختار سیاسی و دینی، این تعامل شدت گرفت. در دوران فترت بعد از شاه تهماسب تا زمان شاه عباس اول، به تناسب تزلزل حکومت، ساختار نهاد مذهبی

نیز ضعیف شده و روند همگرایی و تعامل کمتر شد. در دوره شاه عباس اول (۹۹۶ تا ۱۰۳۸ ق/۱۵۸۸ تا ۱۶۲۹ م)، با قدرت گرفتن و اوج و اعتلای دولت، دین نیز به همان نسبت تقویت شد و گسترش یافت. سلطنت صفوی مشروعیت مذهبی چشمگیری پیدا کرد و از این طریق، شاه عباس اول در جایگاه شاه ایرانی و متناسب با تئوری ظل‌الهی، از اقتدار خاصی برخوردار شد. در ضمن، شخصیت حقیقی و فردی ویژه‌ای که شاه عباس اول داشت، حکومت متمرکز استبدادی و انفرادی بی‌سابقه‌ای ایجاد کرد؛ به طوری که «شاه در راس دو نهاد سیاسی و دینی» قرار گرفت و اطاعت از او واجب شرعی تلقی شد؛ بنابراین، نهاد دینی و نمایندگان آن تحت امر شاه و وابسته به او و منصوب از سوی او بودند (آقاجری، ۱۳۸۹: ۲۱۷ و ۲۱۸). از این رو، در عین تعامل و همگرایی بین دین و دولت، نهاد سیاسی بر نهاد مذهبی سلطه داشت.

دوره حکومت شاه صفی از دوره‌هایی بوده که به نظر برخی پژوهشگران، ایام دشواری مناسبات بین سلطنت و علماست (جعفریان، بی‌تا: ۱۰۹). ویژگی‌های فردی او همچون استبداد، خشونت، تربیت در حرمسرا و روحیه تساهل مذهبی در این تعامل موثر بود که این دوران را از لحاظ عملکرد و تعامل با نهاد مذهبی می‌توان به دو دوره متفاوت تقسیم کرد: دوره اول در حدود دو سال و از سال ۱۰۳۸ تا ۱۰۴۰ ق/۱۶۲۹ تا ۱۶۳۱ م و دوره دوم از سال ۱۰۴۰ ق/۱۶۳۱ م تا پایان سلطنت شاه صفی، یعنی سال ۱۰۵۲ ق/۱۶۴۲ م. در دوره اول، شیوه زمامداری شاه صفی همانند شاهان قبل از خودش بوده و بین نهاد دینی و سیاسی تعامل و هماهنگی برقرار بود و ساختار دینی کماکان جایگاه رفیع خود را حفظ کرد. در مراسم تاج‌گذاری شاه، سادات و علما و بزرگان حضور داشتند (اسکندربیک منشی، ۱۳۱۷: ۷). چنان‌که میرزا حبیب‌الله، فرزند میرسیدحسین کرکی، شمشیر شاه اسماعیل اول را به کمر شاه صفی بست (حسینی تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۱۷ و

در تعامل و همگرایی بین شاه و علما، میرداماد نیز کمال همکاری و همراهی را نشان داد؛ حتی منابع گزارش کرده‌اند که میرداماد در زمان کسالت، شاه صفی را وصی خود کرد تا اموالش را به گونه‌ای که گفته بود، تقسیم کند (حسینی تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۳۷).

شاه صفی به امور مذهبی توجه جدی می‌کرد. مورخان زمان او درباره کارهای خیر و نذرهای او گزارش کرده و او را فردی کاملاً معتقد و پایبند به مذهب و تشیع معرفی کرده‌اند. او در سال ۱۰۳۹ تا ۱۰۴۰ ق/۱۶۳۰ تا ۱۶۳۱ م در سفری به بغداد، به زیارت شهرهای مقدس کربلا، نجف، کاظمین و سامرا رفت (واله قزوینی، ۱۳۸۰: ۸۴ و ۹۵؛ حسینی تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۳۶ و ۲۳۸؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۴۹؛ خواجه‌گی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۰۶). در ابتدای جلوس، همانند بیشتر شاهان صفوی، خود را به شدت مذهبی و مقید به احکام نشان داد؛ چنان‌که نخستین حکمی که صادر کرد «رفع بدعت میخانه و خرید و فروخت خمر» بود و شاه کسانی را که به آن تظاهر داشتند، به سیاست اخطار کرد (حسینی تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۲۰).

گزارش‌های بسیاری درباره توجه و رسیدگی به علما و فضلا و طلاب در اوایل سلطنت شاه صفوی وجود دارد. چنان‌که شاه پس از جلوس مبالغ بسیاری بین سادات، علما، نقبا و طلاب مدارس بذل و بخشش کرد (اسکندربیک منشی، ۱۳۱۷: ۱۲ و ۱۳؛ واله قزوینی، ۱۳۸۰: ۱۱؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۷). همچنین در مناسبت‌ها و اعیاد، به آنان مقرری و عطایا داد؛ چنان‌که در سال ۱۰۳۸ ق/۱۶۲۹ م، قبل از سفر به بغداد و جنگ با عثمانیان، در روز عید غدیر از محل درآمدهای املاکی که شاه عباس اول وقف کرده بود، مبلغ هزار تومان به علما و طلاب بخشید و برای کسانی که مقرری نداشتند، مقرری تعیین کرد (خواجه‌گی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۶۳ و ۶۴). شاه صفی به ساخت مدرسه و وقف حمام و کاروانسرا نیز

(۲۱۸) و میرداماد در مسجد جامع اصفهان، خطبه پادشاهی او را خواند (شاملو، ۱۳۷۱: ۲۰۹؛ حسینی تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۱۹؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۷).

به گفته برخی منابع، وی دو بار به تخت نشست. بار اول توسط میرزا حبیب‌الله صدر که روز بعد با کمک میرداماد مراسم تاج‌گذاری را انجام داد و در اولین جمعه، میرداماد خطبه شاهی را خواند (خواجه‌گی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۸ و ۳۹؛ واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳ و ۴ و ۵). حضور و نقش علما در مراسم تاج‌گذاری شاه، از جایگاه رفیع ساختار دینی در نخستین سال‌های فرمانروایی شاه صفی نشان دارد (صفت‌گل، ۱۳۸۱: ۱۸۶). در واقع، می‌توان گفت این مسئله نشانه همگرایی و تعامل نهاد سیاسی و نهاد دینی است که در طول چند سال اول فرمانروایی شاه صفی نمود داشت؛ البته نظریه‌ای هم وجود دارد که از زمان شاه صفی به بعد، مشروعیت بخشی و دادن نمادهای سلطنت توسط علما به شاهان صورت گرفت که نشان دهنده پیوند وسیع‌تر و مستحکم‌تر نهاد دینی و سیاسی از این زمان به بعد است (آقاجری، ۱۳۸۰: ۳۶).

شاه صفی در اوایل رابطه خوبی با علما، به ویژه میرداماد (متوفی ۱۰۴۰ ق/۱۶۳۱ م) داشت؛ از جمله پشت سر او نماز عید می‌خواند و به خطبه‌های او گوش می‌داد (۸۲ و ۸۳). در این زمان، در اصفهان نماز جمعه به امامت میرداماد خوانده می‌شد (خواجه‌گی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۹۶). میرداماد در همه جا همراه شاه صفی بود؛ از جمله در سفر به بغداد و جنگ‌هایی که شاه با عثمانیان داشت. میرداماد در سال ۱۰۴۰ ق/۱۶۳۱ م و در یکی از سفرها به عتبات عالیات، در نزدیکی نجف دار فانی را وداع گفت. شاه صفی در مراسم تشییع او شرکت کرده و عزاداری کرد و او را در نجف به خاک سپرد (خواجه‌گی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۱۱؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۵۵ و ۵۶؛ حسینی تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۳۷).

۹۶؛ شاملو، ۱۳۸۰: ۲۱۲ و ۲۱۳؛ اولشاریوس، ۱۳۶۹: ۷۲۳/۲ تا ۷۳۳؛ خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۱۰ و ۵۱۳؛ خواجه‌گی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۲۵ و ۱۲۶، ۱۸۸ و ۱۸۹). روابط شاه با علما کمتر شد و از این پس، از حضور علما همراه شاه در دربار یا جنگ‌ها و دیگر مراسم خبری نبود. تنها میرزا حبیب‌الله صدر نزد شاه جایگاه خوبی داشت؛ مثلاً پس از میرداماد، او در اصفهان نماز باران می‌خواند (سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۶۸) و نزدیکی او به شاه درخور توجه بود. چنان‌که تولیت حرم فاطمه معصومه (س) در قم، به فرزند حبیب‌الله واگذار شد (سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۶۸ و ۶۹). بخشی از انتقادهای کمره‌ای به او برمی‌گردد؛ اما به نظر می‌رسد در این دوره، مانند زمان شاه عباس اول، صدر به جای اینکه نماینده نهاد مذهبی باشد کارگزار مذهبی حکومت بود (آقاجری، ۱۳۸۹: ۵۷۳). به طور کلی، شواهد و عملکرد و سیاست‌های شاه صفی نشان دهنده ناهمسازگاری با نهاد دینی است؛ تا جایی که برخی پژوهشگران معتقدند حمایت شاه از علما کم شد و وی کمتر مشتاق تبلیغ تشیع بود و روابط و معاشرت با فقهای شیعه را متوقف کرد و با اهل سنت تساهل و مدارا کرد و بدین وسیله، نارضایتی علما را برانگیخت (turner, 2000: 135؛ arjomand, 1984: 147-148). دستور ترجمه کتاب احیاءالعلوم غزالی، تشویق و ترفیع برخی از علمای شیعه‌نما و مخالف تشیع، تبلیغ نشدن تشیع در جامعه و برخی نمونه‌های دیگر از مصادیق فاصله گرفتن شاه از آرمان‌های مذهبی بود (همم‌الثواب، ۲۲۸ و ۲۲۹).

بنابراین با توجه به منابع تاریخی این دوره، زمان شاه صفی تا حدی نشانگر برخی تنش‌ها در تعامل دین و دولت است. با مراجعه به آثار کمره‌ای، بهتر می‌توان به این تنش‌ها و در مجموع، عملکرد نهاد

توجه داشت؛ چنان‌که ابوالمفاخر حسینی تفرشی پس از گزارشی از شاه بیان می‌کند: «و خاطر مقدس به رونق جمیع مدارس و خانقاه و تکایا و زوایا بسیار بسیار راغب است» (سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۵۰). زمانی که در سال ۱۰۴۰ ق/۱۶۳۱ م در عتبات بود، هزینه ساختن و تعمیر گنبد مرقد حضرت علی (ع) را تقبل کرد و دستور داد شعبه‌ای از آب فرات را به نجف بیاورند (خواجه‌گی اصفهانی، ۱۳۸۶: ۱۳۰؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۷۲ و ۷۳ و ۷۶).

در نخستین سال‌های سلطنت شاه صفی، مانند گذشته نهاد سیاسی و نهاد دینی با هم همکاری و همگرایی داشتند؛ اما در دوره دوم سلطنت او، به عللی این همکاری و حضور کمرنگ شد. در دوره شاه صفی، نهاد دینی آنچنان قوی نبود و علمای برجسته دوره شاه تهماسب و شاه عباس اول در قید حیات نبودند یا منزوی شده بودند که از این موقعیت به نفع نهاد دینی بهره‌برداری کنند. از علمای بزرگ آن زمان، میرداماد در سال ۱۰۴۰ ق/۱۶۳۱ م و میرفندرسکی و ملاصدرا هر دو در سال ۱۰۵۰ ق/۱۶۴۰ م وفات یافتند (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۱۴). علت دیگر متأثر از دوره شاه عباس اول بود که خود شاه در راس همه امور، حتی ساختار دینی قرار گرفت و نفوذ روحانیان در دربار کم شد (میراحمدی، ۱۳۶۳: ۵۷). به علاوه، چرخش سیاست دینی و شیوه زمامداری شاه صفی از عوامل مؤثر در تقلیل روابط علما و شاه بود.

به نظر می‌رسد بعد از سال ۱۰۴۰ ق/۱۶۳۱ م، چرخشی در رفتار و عملکرد شاه صفی ایجاد شد؛ به طوری که عزل و نصب‌های متعدد و مکرر، کشتن و کور کردن و نیز از صحنه خارج کردن عده بسیاری از اطرافیان و صاحب منصبان حکومتی نمود یافت (سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۶۳ و ۶۴ و ۹۵ و

سیاسی و دینی و تعامل آن‌ها در این دوره پی برد. کمره‌ای برای نشان دادن تنش‌ها در این تعامل، به توصیه و انتقاد و توصیف اعضای نهاد دینی و سیاسی پرداخته است.

رویکرد تعاملی در انتقادات و توصیه‌های کمره‌ای به شاه صفی

کمره‌ای به پیوستگی بین دین و دولت اعتقاد داشت؛ چنان‌که در زمینه امور اعتقادی و مذهبی، هر نوع اختلال و انحراف در اصول آن را موجب بروز فتنه در دین و دولت می‌دانست (همم‌الثواب، ۲۰۵). درباره پیوستگی و رابطه شاه و رعیت اعتقاد داشت، رعیت یا مستضعفان در زمینه مذهبی و دینی از شاه و دیوانیان و دربار تقلید می‌کنند (همم‌الثواب، ۲۸۹). وی موفقیت شاه را پیروزی رعیت و باعث حاصل شدن حاجات رعیت می‌دانست (مسارالشیعه، ۱۴۱). چون تا حدی مناسبات دین و دولت را در این دوره می‌شناخت، سعی می‌کرد شاه را به امور آگاه کند؛ بنابراین در ابتدا با رویکرد انتقادی، به او توصیه‌هایی کلی درباره مسائل دینی و سیاسی می‌کرد.

اولین توصیه او به شاه صفی، لزوم توجه به عدل بود. کمره‌ای عدل را لازمه پادشاهی و دوام پادشاهی را به دوام عدل می‌دانست (همم‌الثواب، ۲۵۰) و آن را موجب ازدیاد عمر و تثبیت دولت و تداوم قاهریت شاه معرفی می‌کرد. او حتی حرکت شاه در خلاف جهت عدل را باعث زوال حکومت او برمی‌شمرد و بر این باور بود که امری حتمی از سوی خداوند است (همم‌الثواب، ۳۵۶). با توجه به احادیثی که آورده، منظور او از عدل توجه شاه به امر به معروف و نهی از منکر بوده است (همم‌الثواب، ۳۵۷)؛ همچنین عدالت را در جاری کردن احکام شریعت مقدسه و بی‌عدالتی را در رسیدگی نکردن به امور دینی و به ویژه رواج ندادن تشیع می‌دانسته است (همم‌الثواب، ۲۵۱).

از نظر کمره‌ای، وظیفه مهم دیگر سلطان حفظ دین و رواج تشیع اثنی‌عشری است که آن را بر پادشاه واجب خوانده است (همم‌الثواب، ۲۵۲). رواج شعائر مذهب اثنی‌عشری توسط شاه را «عادت حسنه و قاعده جمیله» خوانده و در این زمینه به شاه صفی تاکید بسیاری کرده و معتقد بوده است، تغییر و تبدیل این عادت حسنه موجب تغییر و تبدیل عادت الهی در افاضه رحمت و عنایت خداوند نسبت به مغیر و مبدل آن است (همم‌الثواب، ۲۳۰).

اهتمام به امور مسلمانان از مهم‌ترین یادآوری‌های کمره‌ای به شاه و اطرافیانش بوده است. کمره‌ای در آثار خود، از جمله در همم‌الثواب و مسارالشیعه، فصلی درباره اهتمام به امور مسلمانان دارد که در آن رسیدگی و توجه به امور دینی و دنیوی مسلمانان را توصیه کرده است؛ چنان‌که بیان کرده است: «... و اهتمام به امور نشأتین [دنیا و آخرت] مسلمانان و رعایت نفع دنیا و آخرت ایشان بر هر قادر بر آن خصوص پادشاه دین پناه داعی و حامی اهل ایمان واجب است؛ چون به مقتضای احادیث خازنان علم خداوند رحمان اهتمام مذکور و رعایت مذکور از لوازم اسلام مسلمانان است» (همم‌الثواب، ۲۹۰). در جای دیگر نیز معتقد است، اهتمام به امور دین و دنیای مسلمانان «از لوازم اسلام حقیقی است که مرادف ایمان است» (مسارالشیعه، ۱۲۰) و فضیلت‌ها و احادیث فراوانی مربوط به این موضوع بیان کرده است.

وی آنچنان به این امر تاکید کرده که کار امام را در جامعه مسلمانان، تصرف در امور دینی و دنیوی آنان دانسته است، به جهت اینکه آنان را به صلاح نزدیک کند و از شر و فساد و زشتی‌ها دور نماید (جامع‌الصفوی، ۱۳ و ۱۴). در این زمینه، انتقادهای بسیاری به شاه کرده است. به او هشدار داده است که اختلال در امور دنیا و آخرت مسلمانان باعث زوال حکومت او می‌شود؛ زیرا خداوند

در مقام اصلاح امور مسلمانان در می‌آید و اگر صلاح به آن راه نباشد، از سوی خداوند «زوال لازم می‌افتد» (همم‌الثواب، ۳۴۴). توصیه‌ها و انتقادهایی که به شاه کرده است، نشان دهنده وجود ایرادها و نقصان‌هایی در این زمینه است.

کمره‌ای طبق حدیثی خود را فرد منادایی خوانده که درخواست کمک به مردم را داشته و متذکر شده است، اگر هر فرد مسلمانی به او جواب ندهد مسلمان نیست و به شاه صفی خطاب کرده است که با شنیدن ندای او واجب است که خواسته او را اجابت و به امور مد نظر او رسیدگی کند (همم‌الثواب، ۳۴۵). کمره‌ای در نگاه انتقادی که به شاه صفی داشته، حتی زمان شاه صفی را با دوران قبل از او مقایسه کرده و به صراحت بیان کرده که دوره شاه صفی با دوره‌های قبل از او، یعنی زمان شاهان پیشین صفوی، متفاوت و این تفاوت از زمین تا آسمان بوده است (همم‌الثواب، ۲۲۹ و ۲۳۰).

این مسئله حتی اگر اغراق هم در آن باشد، نشان دهنده بی‌التفاتی شاه به امور دینی و دنیوی مسلمانان است. کمره‌ای مسائل پیش آمده در زمینه فرهنگی و مذهبی جامعه را جزو امور دینی دانسته و رسیدگی و توجه نکردن به طلاب و علما و فقرای شیعه را جزو امور دنیوی در کانون غفلت شاه برشمرد و همه این‌ها را ناشی از ضعف سیاست مذهبی شاه صفی دانسته است.

تعامل شاه و علما از دیدگاه کمره‌ای

در تعامل نهاد دین و نهاد سیاست، شاه و علما عناصر برجسته محسوب می‌شوند که نقش اساسی در آن ایفا می‌کنند. شاه در راس نهاد سیاسی قرار دارد و در نظام سلطنتی ایران صفوی که بر محوریت شاه استوار بوده، سیاست‌های شاه مستبدانه و منحصر به فرد بود و با وجود مناصب و مشاغل عرفی و شرعی، خود شاه تصمیم‌نهایی و قطعی را می‌گرفت (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۵۶۴). بنابراین

عملکرد شاه در پیگیری تعامل دو نهاد، در درجه اول اهمیت قرار دارد. علما نیز در راس نهاد دینی قرار داشتند و در تعامل نهاد دین با سیاست، رفتار و آرا و اندیشه‌های ایشان و عملکرد شاه با آنان مهم و درخور ارزیابی است. صفویان حکومتی بنیاد گذاشتند که مذهب رسمی آن شیعه بود و محیطی امن و آرام برای علمای شیعه فراهم آوردند. اوضاع روز نوعی وابستگی متقابل بین علما و سلطنت ایجاد کرده بود. منافع شیعه و علما اقتضا می‌کرد که دولت صفویه قدرتمند بماند؛ بنابراین، علما در حمایت از شاهان صفوی می‌کوشیدند و شاهان صفوی نیز با تاکید بر تشیع و حمایت از آن، قدرت خود را وابسته به تشیع کرده بودند و به طبع این مسئله، آنان را به علما نیازمند می‌کرد. در طول دوره صفوی، این دو نیرو با هم به همکاری پرداختند و به صورت دو نهاد موازی به حیات خود ادامه دادند.

علی‌نقی کمره‌ای از شاه به عنوان قدرتی که هست و چاره و گریزی از آن نیست یاد کرده و نقش علما را به عنوان وسیله‌ای برای کنترل شاه و درباریان در نظر گرفته است (جعفریان، بی‌تا: ۱۱۶ و ۱۱۷). او فقها و مجتهدان را وارثان واقعی پیامبران و حجج الهی دانسته است؛ اما با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان، از دولت صفوی حمایت کرده و حاکمیت آن‌ها را در امور عرفی سلطنت به رسمیت شناخته است. او با تصدی مقام‌ها و ارائه رهنمودها و توصیه‌هایی تلاش کرده است حکومت صفوی را به حکومت مطلوب نظر خود نزدیک‌تر کند (خالقی، ۱۳۸۸: ۳۸ و ۳۹).

کمره‌ای به طور تقریبی در همه آثار خود، فصلی یا بخشی را به علما و فضل و شرف آن‌ها اختصاص داده است. او علما را وارثان پیامبران و پناه اسلام دانسته و معتقد بوده است که طبق حدیث نبوی، قلم آنان بر خون شهدا برتر است (همم‌الثواب، ۶۲). او وجود علما و مجتهدان شیعه را برای این مذهب مایه شرف و مباهات و

آن را از مزایای این مذهب دانسته است (همم‌الثواقب، ۱۰). محبوب‌ترین بندگان را نزد خداوند کسانی دانسته است که ملازمت و مصاحبت علما و فقها را برگزیده‌اند (همم‌الثواقب، ۶۴) و همچنین، همنشینی با عالم دینی را مایه «شرف دنیا و آخرت» دانسته است (همم‌الثواقب، ۶۵).

نوشته‌های کمره‌ای روشن می‌کند که شاه صفی با علما رابطه خوبی نداشته و از آنان فاصله گرفته بود و این شیوه به دوره دوم حکومت او، یعنی از سال ۱۰۴۰ ق/ ۱۶۳۱ م به بعد و پس از درگذشت میرداماد، مربوط می‌شد. از انتقادات و شکایت‌های کمره‌ای پیداست که شاه صفی به علما بی‌توجه بوده و از آنان دوری می‌کرده است. اما علما همچنان شاه را ملجأ خود می‌دانستند و خواهان ارتباط با نهاد سیاست بودند؛ زیرا این‌گونه هم به امور دنیوی آن‌ها بهتر رسیدگی می‌شد و هم به اهداف دینی خود می‌رسیدند. بنابراین به هر نحو، درصدد تداوم ارتباط یا ایجاد رابطه بودند؛ چنان‌که خود کمره‌ای که در زمان نوشتن آثارش با محرومیت نهاد سیاسی مواجه شده بود، به شدت به دنبال برقراری رابطه بود. او درباره نیاز به این رابطه نوشته است: «چون در مثل این زمان که آفتاب خلافت مصطفوی و امامت مرتضوی در سحاب غیبت است نظر به عادت اهل زمان اهل عرفان و ایقان از علما و متعلمان را در حالت شدت حاجت بوجه معیشت راه دفع حاجت و ضرورت و خلت ایشان منحصر در درگاه پادشاه شیعیان حامی اهل ایمان است و از غیر این درگاه نجات‌پذیر نیست» (همم‌الثواقب، ۳۱۸ و ۳۱۹).

مسئله نیاز علما به نهاد سیاسی، بخشی از انگیزه نوشتن آثار دینی‌اجتماعی کمره‌ای بوده است تا از این طریق، اعتراض خود را به گوش نهاد سیاسی و در رأس آن به شاه برساند. وی چندین بار تلاش کرده است با نوشتن کتاب‌های تحفه فاخره، مسارالشیعیه، همم‌الثواقب و جامع‌الصفوی و اهدای آن به اعضای نهاد سیاسی، هم

مسائل دینی روزگار خود را منعکس یا چاره‌جویی کند و هم انتقادات و توصیه‌های خود را برساند. هر چند وی در این زمینه ناکام بوده است؛ زیرا در برخی آثار خود بیان کرده که شاه به آثار قبلی او توجهی نکرده یا پاسخ شایسته و صله و جایزه‌ای به او نداده است. البته در این زمینه، وی اطرافیان شاه و درباریان و دیوانیان را مقصر خوانده است. او مسارالشیعیه را به یکی از اعضای نهاد سیاسی، یعنی وزیراعظم، تقدیم کرده و کتاب بعدی خود، یعنی همم‌الثواقب را به خود شاه تقدیم کرد به امید اینکه مشمول دریافت صله شود؛ اما به احتمال بسیار، آثاری را که به نهاد سیاسی اهدا کرد و بیشتر از آنان یاد شد، بی‌اعتنایی مواجه شدند؛ چنان‌که تا سال‌ها پس از شاه صفی نیز شناخته شده نبودند و افندی و خوانساری و حر عاملی ذکری از این آثار نکرده‌اند.

تعامل و همکاری بین شاه صفی و علما یک جانبه بود. از سوی علما میل و گرایش به همکاری و همگرایی وجود داشت؛ اما شاه از این تعامل سرباز می‌زند. این رفتار و گرایش در آثار کمره‌ای مشاهده می‌شود. وی مفاسد بسیاری را که در جامعه روزگار او ایجاد شده بود، ناشی از ترک مصاحبت شاه با علما دانسته و اعتراض کرده به اینکه نزد شاه عالمی آگاه وجود نداشته است (همم‌الثواقب، ۲۵۱). او از مفاسدی نام برده که بیشتر فرهنگی و مذهبی و مغایر با ترویج و تبلیغ تشیع بوده است. نویسنده مسائل پیش آمده را به نفع تسنن دانسته است و استفاده و برداشتی را که مخالفان صفویه از عثمانیان و هندیان سنی مذهب داشتند، یادآور شده است (همم‌الثواقب، ۲۲۶). گویا در این زمان رقابت فرهنگی جای جنگ و رقابت سیاسی را گرفته بود؛ به علت اینکه شاه صفی به اعتراض علمای شیعه درباره رفتار با سنیان و سختگیری به آنان و سرکوب کردن آن‌ها اعتنا نکرد و علما به نوشتن رسالات جدلی علیه تسنن پرداختند (arjomand, 1984: 191).

در دوره دوم حکومت شاه صفی، گویا دربار و دیوان او از حضور علما تصفیه شده بود؛ چنان‌که کمره‌ای نوشته است: «... علت آن ترک صحبت [شاه با] علما عصر از فقها و محدثین مؤمنین است. چه بر تقدیر وجود احدی از ایشان در درگاه پادشاه و مدخلیت او در دیوان، منافی نصرت و تقویت و حمایت دین مبین... به ظهور نمی‌آمد و این غضاقت [خواری و ذلت] نسبت به ملت راه نمی‌یافت» (همم‌الثواب، ۲۵۱ و ۲۵۲). وی درباره ترک مصاحبت با علما، در آثار خود به شاه صفی بسیار خرده گرفته است: «... پس چگونه است پادشاه دین پناه مظهر لطف‌الله از نسل خیرالبشر... ترک نموده مصاحبت و مجالست علماء دین مبین و فقها و محدثین مؤمنین و مجتهدین و راویان ائمه معصومین علیهم‌السلام را» (همم‌الثواب، ۶۶ و ۶۷).

در همم‌الثواب فصلی را درباره آثار ترک همنشینی و مصاحبت نداشتن شاه با علما آورده و مفسد دینی را که به علت نبود این مسئله، یعنی حضور نداشتن علما در دربار و دیوان، در جامعه پیش آمده تحلیل و علت‌یابی کرده است. وی برخی از مسائل فرهنگی و دینی را که در شیراز به وجود آمده بود، به طور مفصل بیان و از شاه انتقاد کرده است؛ از جمله این مسائل: ترجمه کتاب احياءالعلوم غزالی که به دستور شاه بود؛ تفسیر قرآن فاضل هندی که اعجاز قرآن را زیر سؤال برده بود؛ تشویق نویسنده تفسیر قرآن بدون نقطه که در شیراز و به تبعیت از فاضل هندی نوشته بود، البته وی نام این فرد را ذکر نکرده است؛ حمایت شاه از این مفسر و دادن حکم تمکین به او که یکی از علمای شیعه را تکفیر کرده بود. به نظر کمره‌ای این فرد سنی حنفی بوده و شاه با این اقدامات، به تشیع لطمه زده و موجب تقویت تسنن و مظنون به حمایت از آن شده است. کمره‌ای علت همه مسائل پیش آمده را در ترک مصاحبت شاه با علما دانسته است (همم‌الثواب، ۲۲۸ و ۲۲۹).

در دوره شاه صفی بی‌توجهی به علما تا جایی بود که مستمری برخی از طلاب و علمایی که از دوره‌های قبل و جوهی دریافت می‌کردند قطع شد یا در مواقعی، به آنان مبلغی کمتر از دوره‌های قبل می‌دادند و با وجود تلاشی که علما برای دریافت این مستمری کردند، نتیجه‌ای نگرفتند (همم‌الثواب، ۳۱۸ و ۳۱۹).

کمره‌ای ضمن بیان این نمونه‌ها، از شاه خواسته است به فقرای، شیعه از طلاب و علما، نیز رسیدگی کند و بر آن‌ها وجه معاشی به صورت مستمری، از سوی خودش نه با واسطه دیوانیان، قرار دهد. وی معتقد بوده است شاه اهل خیرات است؛ اما دیوانیان و از جمله صدر که مسئول رسیدگی به این امور است، کوتاهی کرده و کمره‌ای خواسته است این مستمری مستقیماً از سوی خود شاه باشد (همم‌الثواب، ۳۲۷). وی اعزاز و اکرام شیعیان را به طور عام و رسیدگی و اکرام به علما و فقها و مجتهدان را که «حجت حجه‌الله الرحمن‌اند» به طور خاص از شاه خواسته است. او از شاه تقاضا کرده است که برآورده کردن حاجت آن‌ها را بر همه امور دیوانی مقدم بدارد و با این امر، آنان را شاد کند و حال سنیان را که به علت محرومیت و سختی حال علمای شیعه شاد و مسرور شده‌اند و بر شیعیان «طغیان» می‌کنند، به «حزن و حرمان» تبدیل کند (همم‌الثواب، ۳۲۵).

وی این مسائل را به گونه‌ای عنوان کرده است که بیشتر باعث تحریک شاه و رسیدگی به امور علما و طلاب شود و رسیدگی به علما را از اوجب «امور اهل بلدان» دانسته است (مسارالشیعه، ۱۳۹). بنابراین کمره‌ای تلاش کرده است که تعامل و روابط کمرنگ شاه با علما را از طریق توصیه و انتقاد بهبود ببخشد. مسائل مالی برای خود کمره‌ای و بقیه علما و طلاب اهمیت بسیاری داشت و او در آثار خود، به این

نهمت همایون ما واجب و لازمست، عطیه وی... باشد؟» (مسارالشیعه، ۱۰۹) که اگر شاه اطلاع داشت چنین مسئله‌ای پیش نمی‌آمد. او شاه را اهل خیرات و صدقات دانسته است؛ اما اعتقاد داشته است که اطرافیان شاه از دربار و دیوان، مانع رسیدن این خیرات به مستحقان واقعی می‌شوند. به عقیده او، وجود واسطه‌های دیوانی و وجود نداشتن عالم خیرخواه معتمد در دربار، تضييع حق مستمندان و به ویژه اعضای پایین نهاد دینی، یعنی طلاب را باعث می‌شده است (مسارالشیعه، ۱۳۸).

کمره‌ای معتقد بوده است برخی دیوانیانی که کارشکنی کرده و به خیال خود به نفع دیوان شاه کار می‌کنند، دوست پادشاه نیستند بلکه نمی‌خواهند از آخرت چیزی نصیب شاه شود و منع از احسان شاه که منبع هر جود و احسان است، عواقب خوبی ندارد (هم‌الثواقب، ۳۶۰ و ۳۶۱، ۳۶۶ و ۳۶۷). او در همه مسائل از شاه خواسته است که خود به امور و وظایف و مستمری و عطیه‌ها نظارت کند و حقوق و مزایا را مستقیم خود شاه پردازد؛ زیرا در زمان کمره‌ای دیوانیان و واسطه‌ها حقوق و مواجب علما و طلاب شیراز را قطع یا برخی را مضمول کسر و نقصان کرده بودند (مسارالشیعه، ۱۱۴؛ هم‌الثواقب، ۳۶۶). کمره‌ای مهم‌ترین علت پیش آمدن این وضعیت را مصاحبت نداشتن شاه با علما دانسته است؛ چون شاه در دربار و دیوان علمای آگاه و معتمد نداشته و این بزرگ‌ترین انتقاد او به شاه صفی بوده است. او پیشنهاد داده است که باید «همواره در درگاه پادشاه دین پناه مؤمنی عالم عارف حریص در تحصیل خیر و نفع پادشاه که غرض او منحصر در حصول نفع و خیر مذکور بوده باشد، یافت شود» (مسارالشیعه، ۱۳۷ و ۱۳۸).

در بین اعضای نهاد سیاسی، کمره‌ای گویا تنها از وزیراعظم شاه صفی رضایت داشته و وی را نیز بی‌اطلاع از مسائل و مشکلات دانسته است (مسارالشیعه، ۱۱۰). کمره‌ای در پی آن بوده است که وزیراعظم را آگاه کند و

مسائل تاکید بسیاری کرده است؛ اما وی به مسائل دینی و فرهنگی پیش آمده در جامعه نیز توصیه فراوانی کرده و راه حل آن‌ها را در تعامل بیشتر و حضور علما نزد شاه دانسته است.

توصیف جایگاه اعضای نهاد سیاسی و دینی در آثار کمره‌ای

کمره‌ای آثار خود را از دیدگاه انتقادی و با هدف خاصی نوشته است. وی درصدد بوده است مسائل مذهبی فرهنگی جامعه و وضعیت معیشتی اکثر مردم، به ویژه علما و متعلمان و از جمله خودش را به نهاد سیاسی و دینی منعکس کند تا آنانی که در رأس امور قرار داشتند، به اصلاح وضعیت بپردازند. وی برخی از اعضای نهاد سیاسی و دینی را مقصر دانسته و از آنان انتقاد کرده است؛ البته با توصیه و پیشنهاد نیز، راه حل این مسائل را بیان کرده است. او شاه را در رأس نهاد سیاسی، به عنوان نقطه اتکا و ارجاع همه مسائل و مشکلات دیده و حتی گاهی به او مشروعیت داده است. کمره‌ای در کتاب جامع‌الصفوی که جواب فتوای مفتی عثمانی است و به گونه‌ای جنبه مقابله و رویارویی با عثمانیان و مبانی عقیدتی آن‌ها را دارد، سعی کرده است در مقابله با خلافت عثمانی، به حکومت صفویه مشروعیت ببخشد: «سلطان روم چون غیر قرشی است سرکش و خارجی می‌باشد و بر سلطان سید قرشی خروج کرده است» (جامع‌الصفوی، ۱۲).

کمره‌ای در مشکلاتی که در رابطه با علما پیش آمده، آنچنان شاه را مقصر ندیده است؛ بلکه او شاه را بی‌اطلاع و مبرا از تخلفاتی که رخ داده، دانسته است (مسارالشیعه، ۱۱۰). او معتقد است که شاه در این باره اطلاعی نداشته و حتی رسیدگی به آنان را بر خود واجب دانسته است: «کی تواند بود که پادشاه دین پناه در مقامی که گوید رعایت و مراقبت سادات عالی درجات و علما و فضلا بر ذمت والا

کتاب مسار الشیعه را نیز برای او نوشته است و از طریق نوشتن آن، درخواست کرده است که وزیر اعظم «در مقام رفع نسبت مذکوره درآید» (مسار الشیعه، ۱۱۱). همه جا او را «خیر موفق» خوانده و او را ملجأ شیعیان و علما دانسته و بیان کرده است «اهل عرفان و ایقان توقع دارند که موفق مؤید خادم امیر المؤمنین علیه الصلوه و السلم در وزارت عظمی که برکت از آن یافته‌اند، اهتمام به امور مسلمانان چون مرجع جمیع است داشته باشند و نفع ایشان را به منزله نفع خویش و دفع و ضرر ایشان را منزله ضرر از خویش گردانند و در هر حال مبارک یعنی نفع مسلمانان بوده باشند» (مسار الشیعه، ۱۲۴). حتی از وزیر خواسته است که اگر فاعل خیر نمی‌تواند باشد، دلالت کننده به خیر باشد؛ یعنی او از شاه بخواهد برای بهبود امور اقدامی کند (مسار الشیعه، ۸۵).

کمره‌ای از برخی دیوانیان و رفتار آنان ناخشنود بوده و به شاه توصیه کرده است که به اعمال و رفتار برخی از دیوانیان خود توجه کند. او معتقد بوده است به علت دوری شاه از علما، «غفلتی» روی داده و شاه امر دین و امور مسلمانان را به فردی واگذار کرده است که از عهده آن بر نمی‌آید (همم‌الثواقب، ۳۰۸). وی معتقد بوده است که این فرد «اصلاً و مطلقاً اهتمام به صلاح دارین [دنیا و آخرت] مسلمین ندارد و غرض او منحصر در حطام دنیا و ذخایر آن و حفظ جاه و ریاست است» (همم‌الثواقب، ۳۴۸). او به طور دقیق مشخص نکرده است منظورش از «بعضی دیوانیان» چه کسی است و مصرانه این فرد را مقصر خوانده و تاکید کرده است که پادشاه به این امر توجه کند (همم‌الثواقب، ۳۴۹ و ۳۵۰).

وی در این باره شاه را زیر سوال برده که آیا صحیح است که «عامه مهم کلی اخروی کافه انام» را تحت اختیار «متحیری در هر امر جزئی» واگذار تا به جهت کارهای او حقوق مسلمانان در هر امری تضییع شود و امور دنیا و آخرت مسلمانان که خداوند آن را تحت ولایت پادشاه

درآورده است، با اعمال او مختل شود (همم‌الثواقب، ۳۴۳). از حوزه وسیع اختیارات این فرد معلوم می‌شود که وی باید صدر بوده باشد. همچنین در جای دیگری گفته است: امور و لاه، حکام، قاضیان و شیخ الاسلامان زمانی اصلاح می‌شود که امر آن کس که عزل و نصب آن‌ها به عهده اوست، با عنایت و توجه شاه اصلاح شود و این گونه است که امور دارین مسلمانان انتظام می‌یابد (همم‌الثواقب، ۳۵۰ و ۳۵۱)؛ از آنجایی که امور افرادی که نام برده در دست صدر است، منظور او باید میرزا حبیب‌الله صدر بوده باشد. کمره‌ای به ویژه زمانی که درباره مسائل مالی و دادن وجوهات و مستمری طلاب و علما بحث کرده، مقصر اصلی را میرزا حبیب‌الله و اطرافیانش دانسته است که برای حفظ «جاه و منصب» خود و برای «نفع دیوان» حقوق این افراد را کسر یا قطع کرد (همم‌الثواقب، ۳۴۲ و ۳۶۶). البته در جای دیگری، این فرد را «از ارکان دولت پادشاه» معرفی کرده و از طرف اهل عرفان و داعیان و مخلصان شاه بیان کرده است که آنان «کسی را که در تکثیر عصیان خداوند رحمان و ضرر مسلمانان به وسیله نفع دیوان می‌کوشد چون فی الحقیقه آنکس دشمن دولت پادشاه است» دوست ندارند و از شاه خواسته است «در مقام تدارک آن در بیاید» (همم‌الثواقب، ۲۳۲).

بنابراین به نظر می‌رسد، فرد مذکور میرزا حبیب‌الله صدر باشد؛ زیرا در برخی نمونه‌های دیگر اشاره‌ای به صدر یا نواب صدر شده است. در ضمن اینکه صدر مسئول رسیدگی به امور علما و طلاب و سادات و وجوهات و مقرری ایشان بوده است. اما اینکه صدر را از دیوانیان دانسته است، نشان می‌دهد که اگرچه وظایف صدر بیشتر در نهاد مذهبی بوده و با اعضای نهاد دینی سر و کار داشته است، به علت مرتبط بودن با امور مالی مثل وقف، وجوهات، مقرری‌ها و خیرات از اعضای دیوان

«قطعیت حرمت نصب قاضیان و شیخ‌الاسلامان این زمان» معتقد بوده است؛ زیرا به نظر کمره‌ای، قاضیان و شیخ‌الاسلامانی که صدر منصوب می‌کرده است به درجه اجتهاد معتبر برای فتوا دادن و حکم کردن در میان مسلمانان نرسیده بودند. بنابراین انتصاب آنان حرام بوده است (همم‌الثواب، ۳۵۲).

گویا این اعتراض به گوش صدر رسیده بود و پاسخ داده بود، غیر از مجتهد عادل امامی جامع شرایط کسی نمی‌تواند قاضی یا شیخ‌الاسلام باشد یا فردی غیرعادل نمی‌تواند متصدی وقف باشد؛ بنابراین چون چنین افرادی در این زمان وجود نداشت، «بحسب شرع اقدس متعذر است» و اشکالی ندارد. اما کمره‌ای پاسخ داده که در همه شهرها، انتظام امور شرعی مسلمانان با اندک توجه شاه میسر می‌شده و در این زمینه، راه حلی به شاه پیشنهاد کرده است: شاه مجتهدان را باید بشناسد که در هر شهر و منطقه‌ای از طریق عارفان و اهل انصاف میسر است؛ پس از شناخت آنان، امور شرعی هر منطقه را به او مفوض کند و به او اختیار کامل «تمکین تام تمام فرمایند» تا «عذر و حجت ایشان که تمکن در رواج و انتظام امور شرعیه مسلمانان نمی‌یابند از جانب سلطان منقطع شود» و امور به انتظام درآید و آثار عدل شاه موجب ثبات دولت و دوام سلطنت او شود (همم‌الثواب، ۳۵۴ و ۳۵۵).

به احتمال یکی از اعتراض‌های علما و مجتهدان نهاد دینی این بوده است که تحت نظر صدر هستند و در حوزه خود، اختیار کامل ندارند و کمره‌ای از شاه خواسته است به آنان استقلال کامل دهد که تحت نظر و رسیدگی صدر نباشند. چنان‌که نوشته است: «و غیر را که از سلک ایشان خارج است مسلط بر ایشان نگردانند» (همم‌الثواب، ۳۵۵). این مطلب نشان می‌دهد از نظر کمره‌ای، صدر نماینده و صاحب وجاهت از ناحیه علما و نهاد مذهبی نبوده است. همچنین او بیان کرده که در اکثر شهرهای بزرگ ایران مانند اصفهان، کاشان، خراسان،

دولتی محسوب می‌شده است. به علاوه اینکه طبق نظر برخی از پژوهشگران از زمان شاه عباس اول به بعد، منصب صدارت بیش از آنکه نماینده نهاد مذهبی باشد، نماینده شاه در رأس نهاد مذهبی دولت و کارگزاران دینی حکومت بود (آقاجری، ۱۳۸۹: ۵۷۲ و ۵۷۳).

انتقادهایی که کمره‌ای از صدر زمان خود، یعنی میرزا حبیب‌الله کرده بیشتر در زمینه وجوه و مستمری و عطایا به اعضای نهاد مذهبی بوده و روی آن تأکید بسیاری کرده است. به گفته او حقوق برخی از علما و طلاب که از دوره‌های قبل جاری بوده، اکنون قطع شده یا برخی شامل کسر و نقصان شده است و با وجود پیگیری‌های بسیار، بهانه‌های مختلفی برای پرداخت نکردن آن مطرح شده است. کمره‌ای عامل اصلی مسائل پیش آمده را صدر و اطرافیان او دانسته است که به جهت نفع دیوان و در اصل خودشان، چنین رفتاری در پیش گرفته‌اند (همم‌الثواب، ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۶۶). انتقاد دیگر او از صدر، در زمینه موقوفات و چگونگی تولید آن بوده است. کمره‌ای معترض بوده بر اینکه محاسبات صدر در موقوفات هر محل، اغلب برخلاف شرط وقف واقع می‌شده و در نتیجه بر اساس موافقت اولیه، صدر در آن ولایتی نداشته و گرفتن آن حرام بوده است. همچنین متولیان و متصدیانی که صدر بر موقوفات نصب می‌کرده، چون برخلاف شرط واقف بوده، نصب آنان برخلاف شرع بوده است (همم‌الثواب، ۳۵۱ و ۳۵۲). معلوم می‌شود در این زمان که وقف گسترش چشمگیری یافته بود، متولیان آن‌ها و در راس ایشان صدر، یعنی مسئول اصلی این امور، سوءاستفاده‌هایی می‌کردند؛ همچنین از نظر کمره‌ای سیورغال که صدر به عنوان مواجب یا عطایا به نهاد مذهبی می‌داده، همانند نحوه مصرف موقوفات اشکال شرعی داشته و پذیرفتن آن حرام بوده است (همم‌الثواب، ۳۵۲). انتقاد دیگر کمره‌ای از صدر، درباره انتصاب اعضای دینی به دستور وی بوده که کمره‌ای به

عراق عرب، بحرین و شیراز مجتهدان و محدثان با ایمان وجود داشته است (همم‌الثواب، ۳۵۵).

کمره‌ای از یکی دیگر از اعضای نهاد دینی نیز ناراضی بوده است. او قاضیان زمان خود را نامشروع و نامعتبر می‌دانسته است. معتقد بوده در زمان او «بالفعل» در شیراز، قاضی با وجود نداشتن شرایط معتبر، بر مسند قضا و فتوا نشسته است (همم‌الثواب، ۲۳). وی با توجه به احادیث و روایات، دوازده شرط برای قاضی و حاکم شرع بیان کرده و عقیده داشته است، هر فردی این صفات را کامل نداشته باشد، نمی‌تواند قاضی و حاکم شرع باشد. از نظر او، در منازعات و مخاصمات مراجعه به کسی که قاضی غیرشرعی است به منزله رجوع به سوی طاغوت و عدول از امر خداوند است. او در همین جا عنوان کرده است، چنین فردی بدون داشتن شرایط، در این زمان قاضی شده است (همم‌الثواب، ۱۹).

از نظر کمره‌ای، قاضی شرعی مجتهد امامی عادل جامع جمیع شرایط حکم و فتواست و رجوع به غیر قاضی شرعی حرام است و فتوای صادره او هم حرام است؛ اگر چه صحیح و به حق بوده باشد. چون به حکم طاغوت و خلاف امر خداوند بوده است (رساله لزوم وجود مجتهد در عصر غیبت، ۴۱۱؛ همم‌الثواب، ۱۷). اما حکم کردن قاضی غیرشرعی به جور و جبر، موجب کفر قاضی است و کمره‌ای بلافاصله قاضیان و شیخ‌الاسلامان زمان خود را پیش کشیده است که با این حدیث، نهایت بدی حال آنان نمایان می‌شود. او بیان کرده است «مصدوقه آن مستغنی از بیان بود، فاعتبروا یا اولی الابصار» (رساله لزوم وجود مجتهد در عصر غیبت، ۴۱۵). وی مصداق این گونه قاضیان را می‌شناخته، اما نام آن‌ها را نبرده است.

شاید یکی از عللی که کمره‌ای از قاضیان و صدر انتقاد شدید کرده، این بوده است که وی در ابتدای سلطنت شاه صفی قاضی شیراز بود و به احتمال در سال ۱۰۴۴ ق/۱۶۳۵ م، یعنی زمانی که حبیب‌الله صدر به صدارت

رسید (سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۶۴)، عزل شد؛ بنابراین علاوه بر مسائلی که باعث انتقاد وی از صدر و نهاد سیاسی شده، مسئله عزل او از منصب قضاوت و وضعیت بد مالی اش تاثیرگذار بوده است. او خود را ذی‌حق و از مجتهدان عصر می‌دانسته است؛ زیرا در رساله لزوم وجود مجتهد در عصر غیبت، اجازه علمای بزرگ درباره خودش را آورده است (رساله لزوم وجود مجتهد در عصر غیبت، ۴۲۹ و ۴۳۰).

اما به طور کلی وی در عصر شاه صفی، دغدغه مسائل مختلفی از قبیل تبلیغ تشیع و مسائل مذهبی و فرهنگی، تعامل با علما و رسیدگی و توجه به امور آن‌ها و اهتمام به امور مسلمانان را داشته است؛ هر چند ممکن است برای اعتراض، علل شخصی نیز داشته باشد. وی از علمایی بوده که در عین همکاری با نهاد دین و گاه حمایت و دفاع از آن در مقابل همسایگان سنی، از دولت و ساختار آن انتقاد شدید کرده است. چنان‌که وی با نوشتن کتاب جامع‌الصفوی که در جواب مفتی عثمانی بوده یا رساله الادعیه و الاحراز... به درخواست شاه صفی، وظیفه مذهبی خود را در قبال حکومت شیعی و حمایت از آن انجام داده است.

نتیجه

دوره چهارده ساله فرمانروایی شاه صفی، یعنی از سال ۱۰۳۸ تا ۱۰۵۲ ق/۱۶۲۹ تا ۱۶۴۲ م، از نظر سیاسی آغاز افول صفویه بود. نهاد مذهبی مانند قبل فعال و شکوفا نبود. تعامل و همکاری دو نهاد دین و سیاست نیز تحت تأثیر ویژگی‌های فردی شاه صفی، با دشواری‌هایی روبه‌رو بود. ویژگی‌های فردی همچون استبداد، خشونت، تربیت در حرمسرا و روحیه تساهل مذهبی او در این تعامل موثر بود. البته طبق گزارش منابع رسمی و معمول، تعامل و همکاری مانند قبل

است، کسانی که بسته به وضع خود و نیازهای موجود در چارچوب نظریه غالب، در رابطه با دو نهاد سخن می‌گویند؛ یعنی هم از جایگاه و مشروعیت صفویان می‌گویند و هم به موقعیت خود در این ساختار می‌اندیشند.

کتابنامه

الف. کتاب های فارسی

. اسکندر بیگ منشی و محمدیوسف مورخ، (۱۳۱۷)، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح سهیلی خوانساری، تهران: چاپخانه اسلامی.

. افندی‌اصفهانی، میرزاعبدالله، (۱۳۷۵)، ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء، ترجمه محمدباقر سعادی، ج ۴، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
. آقاجری، هاشم، (۱۳۸۰)، کشش دین و دولت در ایران عصر صفوی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

. -----، (۱۳۸۸)، مقدمه‌ای بر مناسبات دین و

دولت در ایران عصر صفوی، تهران: طرح نو.

. اولتاریوس، آدام، (۱۳۶۹)، سفرنامه اولتاریوس، ترجمه حسین کردبچه، ج ۲، بی‌جا: کتاب برای همه.

. تهرانی، شیخ آقابزرگ، (بی‌تا)، الذریعه، ج ۵ و ۲۵، بیروت: دارالاضواء.

. حرعاملی، شیخ محمد بن الحسن، (۱۳۸۵ ق)،

امل‌الامل، تحقیق سیداحمد الحسینی، بغداد: مکتبه‌الاندلس.

. حسینی استرآبادی، سیدحسین بن مرتضی، (۱۳۶۴)،

تاریخ سلطانی از شیخ صفی تا شاه صفی، به کوشش احسان اشراقی، تهران: علمی.

. حسینی سوانح‌نگار تفرشی، ابوالمفاخر بن فضل‌الله،

(۱۳۸۷)، تاریخ شاه صفی؛ تاریخ تحولات ایران در

سال‌های ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق)، به انضمام مبادی تاریخ

زمان نواب رضوان مکان (شاه صفی)؛ تاریخ تحولات

جریان داشت و حتی برخی منابع در این تعامل نقش پررنگی از شاه نشان داده‌اند. برخی از پژوهشگران نیز همین را مد نظر گرفته و نتیجه‌گیری کرده‌اند. اما با مراجعه به آثار انتقادی علی‌نقی کمره‌ای، تعامل به گونه دیگری نمایان می‌شود. در این تعامل، شاه و ساختار سیاسی، به جز در دو سال اول فرمانروایی، روابط نزدیکی با نهاد دینی و علما نداشتند؛ اما علما به عنوان نماینده ساختار دینی همچنان خواستار تداوم همگرایی بودند و علما و به ویژه خود کمره‌ای، برای استمرار این پیوند تلاش بسیاری می‌کردند.

مهم‌ترین مسئله در این تنش، برخورد شاه صفی و نهاد سیاسی با تشیع و بی‌توجهی او یا ترویج ندادن و تقویت نکردن مذهب رسمی بود؛ به گونه‌ای که برخی شاه صفی را به گرایش داشتن به تسنن متهم کرده‌اند و کمره‌ای نمونه‌هایی از اقدامات او را که باعث تضعیف تشیع و تقویت تسنن می‌شد، بیان کرده است. دوری شاه صفی از علما و حضور نداشتن علما در دربار و نهاد سیاسی نیز از مسائل موضوع بحث کمره‌ای بوده و او آثار و نتایج آن را در بروز برخی مسائل نشان داده است. نبود توجه و رسیدگی نکردن به امور عامه مسلمانان و به طور خاص علما، از دیگر مسائل تنش‌زا در نهاد سیاسی و دینی دوره شاه صفی بوده که کمره‌ای در آثار خود به تحلیل و تشریح آن‌ها پرداخته است.

آثار کمره‌ای در این رابطه از دو منظر درخور توجه است: از سویی بیانگر نگاه شخصی او و بیانگر نیاز اوست که در مقاطعی از مناصب حکومتی کنار گذاشته شده بود و از سوی دیگر، بیانگر سیاست‌های کلی است که در دوره شاه صفی در تعامل دو نهاد رخنه کرده بود. در مجموع، کمره‌ای را به لحاظ وسع علمی و جایگاه اجتماعی باید نماینده آن دسته از روحانیان متوسط‌الحالی دانست که منادی دیدگاه این گروه بوده

- ایران در سال‌های ۱۰۳۸-۱۰۴۱ ق، تالیف محمدحسین حسینی تفرشی، مقدمه و تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.
- حسینی تفرشی، محمدحسین، (۱۳۸۷)، مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان (شاه صفی)؛ تاریخ تحولات ایران در سال‌های ۱۰۳۸-۱۰۴۱ ق، به انضمام تاریخ شاه صفی؛ تاریخ تحولات ایران در سال‌های ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق، تالیف ابوالمفاخر بن فضل‌الله حسینی سوانح‌نگار تفرشی، مقدمه و تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.
- حسینی زاده، سیدمحمدعلی، (بی‌تا)، علما و مشروعیت دولت صفوی، بی‌جا: انجمن معارف اسلامی.
- حسینی فسایی، میرزا حسن، (۱۳۶۷)، فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.
- خاتون‌آبادی، سیدعبدالحسین، (۱۳۵۲)، وقایع السنین و الاعوام، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- خالقی، علی، (۱۳۸۸)، اندیشه سیاسی علی‌نقی کمره‌ای و فاضل هندی، قم: بوستان کتاب.
- خواجه‌گی اصفهانی، محمدمعصوم، (۱۳۶۸)، خلاصه‌السیر، تهران: علمی.
- خوانساری، محمدباقر، (۱۴۱۱)، روضات‌الجنات فی- احوال‌العلماء و السادات، ج ۴، بیروت: دارالاسلامیه.
- شاملو، ولی‌قلی بن داودقلی، (۱۳۸۰)، قصص‌الخاقانی، تصحیح سیدحسن سادات ناصری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- صفت‌گل، منصور، (۱۳۸۱)، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، تهران: رسا.
- کمره‌ای، علی‌نقی، جامع‌الصفوی، نسخه خطی به شماره ۱۲۷ کتابخانه آستان قدس رضوی.
- ، مسارالشیعہ، نسخه خطی به شماره ۱۸۴۶ کتابخانه مدرسه مطهری (سپهسالار).
- ، هم‌الثواب، نسخه خطی به شماره ۱۸۴۵ کتابخانه مدرسه مطهری (سپهسالار).
- ، رساله در لزوم وجود مجتهد در عصر غیبت، میراث اسلامی ایران، به کوشش رسول جعفریان، ج ۶، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- لمبتون، آن. ک. س، (۱۳۷۹)، نظریه دولت در ایران، تهران: گیو.
- میراحمدی، مریم، (۱۳۶۳)، دین و مذهب در عصر صفوی، تهران: امیرکبیر.
- نصرآبادی، محمدطاهر، (۱۳۷۹)، تذکره نصرآبادی، به کوشش احمد موفق یزدی، یزد: دانشگاه یزد.
- واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف، (۱۳۸۰)، خلدبرین، ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (۱۰۳۸-۱۰۷۱ ق)، حدیقه ششم و هفتم از روضه هشتم، به کوشش محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ب. مقاله**
- جعفریان، رسول، (بی‌تا)، «اندیشه‌های یک عالم شیعی در دولت صفوی»، حکومت اسلامی، س ۲، شم ۳، ص ۱۰۸ تا ۱۴۰.
- ج. کتاب‌های لاتین**
- Arjomand, Said Amir (1984), The shadow of God and the hidden Imam. Religion, political order, and societal change in Shiite Iran from the beginning to 1980, Chicago and London, the university of Chicago press.
- Jurdi, Abisaab. Rula (2004). Converting Persia; religion and power in safavid empire. Landon. NewYork: I.B.Tauris.
- Turner, colin (2000), Islam without Allah? The rise of religiose externalism in safavid Iran, Richmond, Curzon